

مجاهد بینا: «اصول راهنمای عمل» گمشته اسطوره مبارزه

نصرت الله تاجیک

نه در جامعه ایرانی و نه در سیاست و حکومت هنوز 1- فعالیت تشکیلاتی و منسجم. 2- نظریه پردازی و استفاده از روشهای علمی در دانشگاه برای اخذ «اصول راهنمای عمل» ضروری تلقی نشده است! و حتی ایده‌های مثبت و مفید مسوولان کشور چون به این دو نکته توجه نمی‌شود و در مجامع دانشگاهی چکش‌کاری نمی‌شود، ابتر باقی می‌ماند. روز پنجشنبه شانزدهم آذر مصادف با روز دانشجو مراسم نکو داشت مبارز مجاهد آقای لطف‌الله میثمی توسط عده‌ای عموماً از دوستان اصفهانی ایشان در کانون توحید تهران برگزار شد. طبقه همکف و نیم طبقه اول پر از جمعیت با ترکیب سنی متفاوت اما نسبتاً میانسال بود. حتماً رسانه‌ها به اصل جوانب گوناگون این مراسم مفید و ضروری می‌پردازند و من فقط از این فرصت برای طرح موضوع بالا استفاده می‌کنم. فرصتی شد تا یکساعتی در این مراسم خوب باشم. اما خودم در جمع و دلم جای دیگر بود! کانون توحید با محوریت روحانیونی همچون آقایان موسوی اردبیلی و شهید مطهری برای آگاهی نسل جوان و پایه‌گذاری حسینیه ارشاد دیگری که بانیان آن بیشتر مکلا بودند، ساخته شده بود. ولی به دلیل حساسیت ساواک روی آن اجازه فعالیت زیادی و مخصوصاً برای تجمعات دانشجویی و سخنرانی سیاسی نداشت. به‌طور مثال یادم هست که عدم اجازه ساواک به انجام سخنرانی آقای گلزاده غفوری خود باعث وقوع تظاهراتی در آن شب از ایام ماه رمضان سال 1353 شد که تظاهرکنندگان با شعارهای سیاسی علیه شاه و سلطنت تا پایین‌تر از خیابان آیزنهاور (آزادی) آمدند. با شروع مبارزات مسلحانه در سالهای 1348 و 1349 و مخصوصاً عملیات سیاه‌کل و بعد از آن دستگیری و اعدام کادرهای اولیه و بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق در سال 1351، رژیم شاه با برگزاری جشن‌های 2500 ساله شاهنشاهی در سال 1350 و اخذ حمایت جهانی از خود، اعتماد به نفس به آنچه در طی این چند سال گذشته انجام داده بود خود را حاکم بلامنازع در تشدید خفقان داخلی و سرکوب کردن هر گونه ندای آزادیخواهی می‌دید. اما ساواک هم زیاده روی کرده بود و هم در محاکمه گروه گل‌سرخ در سال

1352 و پخش تلویزیونی آن و مخصوصاً اعدام گلسرخي دچار اشتباه محاسباتی زیادی شد.

و اي‌کاش آقای پرويز ثابتي مقام امنيتي رژیم شاه و ابروکمانی مبارزين زندانی که صابونش به تن آنها خورده بود در مصاحبه‌هايش به جاي ماله‌کشي و سفید کردن ساواک که خشن‌ترین دستگاه امنيتي و نه اطلاعاتي در نوع خود با کسب آموزش از دستگاه امنيتي اسرایيل بود به این سوال پاسخ می‌داد که از محاکمه شهيد گلسرخي چه اهدافي در نظر داشت و چه دستاوردی نصیبش گردید.

اما مجموعه تحولات منجر به این اشتباه فاحش ساواک، به نظر بنده به عنوان یکی از فعالين دانشجویی آن دوره، کمک بسیار زیادی به نیروهای سياسي جامعه و مخصوصاً دانشجویان نمود تا بتوانند در سال‌های بعد فعالیت‌های سياسي خود را در محیط‌های دانشجویی افزایش داده، از روند مبارزات صنفی به مبارزه سياسي وارد شوند و روند آگاهی‌بخشی به مردم در جامعه را به خوبی جلو برده و مبارزه را از بازار به قشر نخبه جامعه و طبقه متوسط ببرند و به دلیل سرمایه اجتماعی دانشگاه و نخبگان در جامعه در آن زمان از این طریق آن را مردمی نمایند. لذا سال 1353 وضعیت ویژه‌ای داشت و جو جامعه سياسي و ملتهب بود و تظاهرات دانشجویی شدت گرفت. در مردادماه همین سال که خبر انفجار بمب در دستان مهندس میثمی و آسیب دیدن وی از دو چشم و دست چپ و همچنین مجروح شدن خانم سیمین صالحی دو تن از اعضای سازمان مجاهدین خلق و دستگیری آن دو در سطح مطبوعات عمومی گردید و سپس از طریق خانواده زندانیان جزییات بیشتری در میان مبارزين منتشر شد.

لطفاله میثمی از معدود افرادی است که در هیچ يك از سه دستگیری و زندانی شدن من طی سال‌های 1353 تا 1357 او را ندیده‌ام. اما خبر و ردپای او در جلسات دانشجویی و حلقه‌های مبارزات دانشگاهی وجود داشت. برای خود من به عنوان يك جوان بیست‌ساله و در سال دوم دانشگاه، شخصا اینکه يك مهندس شیمی که در وزارت نفت کار می‌کند اما مبارزي است که علی‌رغم دستگیری چندباره و محکوم و زندانی شدنش همچنان تعهد به مبارزه دارد و در این سطح فعالیت رها نمی‌کند، يك معنا و مفهوم خاص داشت. به گونه‌ای که احساس می‌کردم او مجاهدی است که رفتار و اعمال و اخبارش همواره ذهن من و بسیاری از دانشجویان مبارز را مدیریت می‌کند و ما نیز اخبار و اهداف او را علاقه‌مندانه و به عنوان بخشی از مبارزه برای تقویت انگیزه مبارزاتی در جامعه و داخل زندان دنبال می‌کردیم. بعد از انقلاب نیز فعالیت‌های او را که بیشتر جنبه فرهنگی و از جنس آگاهی‌بخشی بود از

نشریه راه مجاهد و چشم‌انداز ایران و دوستانی که ارتباط بیشتری با او داشتند دنبال می‌کردم و همواره احساس می‌کردم او به دنبال گمشده‌ای است.

و آن پیدا کردن 1- اصول راهنمای عمل یا پراتیک و 2- جایگاه و کارکرد سازمانی که زمانی با پایه‌گذاری جوانان مسلمان و جان بر کفی همچون محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع‌زادگان یکی از امیدهای مردم و آمال جوانان مبارز مسلمان دهه 50 شمسی در ایران بود که توانست سطح وسیعی از علاقه‌مندی را به خود جلب و کم‌کمی فراوانی را که سایر گروه‌ها فاقد آن بودند را جذب کند و الان نه تنها توسط تقی شهرام بلکه‌دار و دسته رجوی ربوده شده بود! دلایل، انگیزه‌ها و شرایط این ربابیش در سال 1354 سازمان از حوصله این یادداشت خارج است ولی این امر در جامعه و داخل زندان‌ها تبعات زیادی به جا گذاشته بود. در جامعه گروه‌ها و افراد بسیاری از اعضای سازمان که پاکسازی شده بودند و سایرین که در کنار سازمان به مبارزه مشغول بودند، تلاش کردند مجدداً سازمان را سرپا نگه دارند و تلاش کنند گرد ناامیدی که از اهداف مهم ساواک یا حداقل دستاورد ساواک از این کودتای درون سازمانی بود بیرنگ شود و امید به پیروزی بر رژیم پهلوی را به مبارزین مخصوصاً جنبش دانشجویی کشور و مردم را بازگردانند.

در زندان نیز شبیه همین تلاش‌ها توسط افراد مختلف و از جمله بهزاد نبوی و لطف‌الله میثمی صورت گرفت. در پی این تحولات سازمان جمع واحد مسلمانان در داخل زندان در مقابل چندین جمع غیر مذهبی، متفرق شد و به دو جمع مجاهدین و مذهبی‌ها تقسیم شد اما شرایط داخل زندان با آنچه در جامعه برای بازیابی سازمان که با ساواک در مبارزه بودند، متفاوت بود و ای‌کاش آقای پرویز ثابتی دهن باز کند و بگوید ساواک چه نقش، اهداف و دستاوردی در فرار تقی شهرام از زندان‌ساری به همراه سروان امیر احمدی در سال 54 داشت؟! اما یکی از مهم‌ترین مسائل در زندان بعد از سال 54 وجود تناقض و عدم شفافیت راهبرد مبارزاتی رهبران و مسوولان سازمان مجاهدین بود. میثمی معتقد بود باید کالبدشکافی کرد و دید چه مسائلی باعث به وجود آمدن این اوضاع در تصفیه سازمانی افرادی همچون مجید شریف‌واقفی و صمدیه لباف شده است و روشن شدن این تناقض که آیا سازمان کنونی به دنبال دکتترین مبارزاتی با رژیم است که از نظریه‌های تاثیرپذیرفته از مذهب به‌طور عام و اسلام به‌طور خاص است یا همچنان همان روندی که باعث انحراف سازمان شده دنبال می‌گردد؟ و این همان گمشده‌ی وی در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب هم بود که راهنمای عمل جوانان برای فعالیت‌های سیاسی اجتماعی باشد.

او همراه سایر مبارزین مذهبی که منتقد کادر رهبری مجاهدین در زندان بودند معتقد بود، رهبران کنونی سازمان و از جمله مسعود رجوی در پی اجرای مبارزه بر اساس مبانی سیاسی هستند و این مبانی رابطه نزدیکی با مبانی مذهبی ندارند و این همان تداوم آسیب وارده به سازمان بعد از شهادت رهبران اولیه سازمان است. البته از مجموعه نظرات عنوان شده توسط رهبران سازمان در زندان میتوان فهمید که آنها مذهب را محور یا عامل مهمی در پیدا کردن سمت و سوی مبارزه نمی‌دانستند و فقط از عوامل بسیج‌کنندگی مذهب می‌خواستند استفاده کنند که خود باعث تناقض مضاعف و عدم شفافیت در اهداف و مقاصد، کم شدن میزان اقناع و نهایتاً ریزش نیروهای مذهبی طرفدار سازمان می‌گردید. این نیروها در جمع مذهبی هم فاصله خود را با ساواک و پلیس زندان حفظ می‌کردند و با آنها مبارزه می‌کردند و هم فاصله خود را با مبارزین غیر مذهبی و جمع مجاهدین به میزان مناسب حفظ می‌کردند. هم با آنها در مسائل صنفی همکاری داشتند و هم فاصله مشخصی در امور سازمان‌دهی و مبارزاتی داشتند.

البته عدم پایداری و ثبات مواضع و مشخص نبودن مرزهای سازمانی و مبارزاتی و از همه مهم‌تر عدم وجود نظریه‌پردازی معقول و منطقی در زمینه راهبرد و سازمان مناسب برای تداوم مبارزه از دیگر نقاط ضعف سازمان مجاهدین در این زمینه بود که روی نیروهای داخل زندان اعم از طرفداران مجاهدین یا سایر مبارزین در جمع مذهبی اثر می‌گذاشت. یعنی رهبران و طرفداران سازمان مجاهدین در زندان دارای انسجام در ایده‌پردازی و راهبرد مبارزاتی نبودند. عدم شناخت یا تعیین اولویت‌بندی برای آینده مبارزاتی کشور تعیین نشده بود و بیشتر مسائل در حول و حوش تثبیت رهبری سازمان حول و حوش مسعود رجوی دور می‌زد. به نظر می‌رسد عدم توجه به علم استراتژی، برنامه‌ریزی راهبردی و سازمان و تشکیلات که مقولاتی کاملاً علمی هستند باعث ایجاد این‌گونه مشکلاتی برای سازمان شده بود.

لذا عوامل متعددی باعث می‌شد که سازمان مجاهدین از جهت عینی و ذهنی نمی‌توانست فاصله خود را از سازمان‌های مارکسیستی مبارز در جامعه و زندان حفظ نماید. البته رهبران سازمان به این گزاره نه تنها معتقد نبودند بلکه ادعا می‌کردند با آنان دارای مرزبندی‌های مشخص هستند. اما صرف‌نظر از این اختلاف‌نظر بین آنها با جمع مذهبی که خواهان مرزبندی‌های قاطع، شفاف و با فاصله بیشتری بود این امر از طرفی به مشکلات درون زندان بین نیروها منجر می‌شد ولی از طرف دیگر به راهبرد و سیاست‌های سازمان به دو امر در کل و در خارج از زندان و سطح جامعه بستگی داشت. 1- راهبرد سازمان نسبت به اسلام به عنوان یک ایدئولوژی و دیگر 2- راهبردش نسبت به مبارزه اعم از

مبارزه سياسي- اجتماعي يا مبارزه مسلحانه . گذشته از کم‌کاري متوليان مذهبي طي ساليان دراز گذشته در زمينه مفاهيم اصيل مذهبي و آنچه که نقش تعيين‌کننده‌اي در تحولات انساني و سياسي اجتماعي داشت. يکي از عوامل موثر در پديد آمدن اين وضعيت، ضعف دروني عقيدتي و سياسي در نتيجه کمبود کارهاي نظري چه در زمينه اسلام و چه علم تشکيلات و سازماندهي بود. عامل ديگر سيطره نظري و عملي مبارزات غير مذهبي و مارکسيستي در طول تاريخ تحولات سياسي اجتماعي ايران از جنبه نظري و عملي بود. اين امر باعث شده بود که سازمان احساس يك حقارت و عقبماندگي از سطح مبارزات غيرمذهبي و جريان روشنفکري نموده و بدون تحول در تفکرات خود و استفاده از اصل نوآوري در حاشيه آن بنمايد. لذا خيلي از عوامل دست به دست هم داده بودند تا چنين وضعيتي پيش آمده بود و نمي‌توان صرفاً به يك عامل بهاي بيش از حد داد. همچنين نمي‌توان جو روشنفکري غير مذهبي آن دوران و سلطه آنان بر مطالعات تاريخي، علوم تجربی، فلسفه، فلسفه علم، بيولوژي، ادبيات، اعم از ترجمه و تاليف را در به وجود آمدن چنين وضعيتي دخيل ندانست. نيروهاي مذهبي مبارز نه تنها در اين زمينه‌ها و اصولاً هرآنچه که مي‌توانست به آنها براي تبیین علم مبارزه کمک نمايد دستشان خالي بود حتي منابع عقيدتي‌شان نيز به خوبي کشف و تبیین نشده بود.

با چنين اوضاعی و تحت تاثير تبعات ناشی از تحولات سازمانی در سازمان مجاهدين خلق در سال 54 که يك روند تدريجي از سالهاي قبل بود و به يكباره به وجود نيامده بود. اصولاً تربيت و سازماندهي نيروها، ايجاد روابط تشکيلاتي و تهيه راهبرد و سياستها و خطمشی‌هاي آنها خود يك علم است که متاسفانه رهبران سازمان مجاهدين در زندان از آن بي‌بهره بودند. اين کمبود و مشکل حياتي حتي در خارج از زندان و در سطح جامعه در تدوين راهبرد مبارزاتي سازمان مجاهدين خلق بعد از اين کودتاي داخلي به طريق اولي ضربات سهمگيني بر پيکره سازمان و مبارزه سياسي- اجتماعي جنبش ضد سلطنتي و عدالتخواهي مبارزان مذهبي وارد آورد که اثرات آن تا سالها بعد ادامه داشت. از طرف ديگر اگرچه در زندان هم وقت آزاد و مناسب، هم امکان تامين منابع فعاليت تحقيقي و پژوهشي روي چنين موضوعاتي زياد بود ولي به دليل عدم وجود علم به چنين مقولاتي و مهم‌تر عدم اعتقاد به مفيد بودن چنين فعاليتهايي در آن زمان باعث هرز رفتن نيروهاي سازمان و افتادن در مباحث نازل و درجه چنم شده بود.

سازمانی که از دل نهضت آزادي توسط آقایان طالقاني، بازرگان و سحابي در سال 1340 پايه‌گذاري شده بود و توسط تعدادي از جوانان عضو نهضت به وجود آمده و تاسيس شد. لطفالله ميثمي از ابتدا به

نهضت آزادي پيوست و در سال 1348 عضو سازمان شد و خود را وقف مبارزه کرده بود. او سازمان را متعلق به خود ميدانست و معتقد بود در روند مبارزات با رژيم پهلوي و براي برقراري مناسبات عادلاني در جامعه در حال توسعه و پيشرفت ايراني و رقم زدن تحولات سياسي اجتماعي کشور و براي تبين علل وقايع و حوادث سياسي اجتماعي صرفا مطالعه متون ديني يا حتي تفسير قرآن و نهج البلاغه کفايت نميکند، بلکه بايد در کنار استفاده از دستاوردها و مباني علمي، اصول راهنماي عمل نيز از مباني مذهبي استخراج گردد تا براي جامعه مذهبي ايران جهت تحقق توسعه ايراني مفيد و موثر واقع گردد. البته اين امر نياز به فعاليت دسته جمعي و تخصص در بسياري از علوم و موضوعات علمي و فلسفي و سياسي اجتماعي داشت که او در فعاليتهاي فرهنگي خود اين روش را ادامه داد تا توليداتش براي جامعه جوان و نوپاي ايراني و تحولات سياسي اجتماعي روبه‌رو مفيد واقع شود. او در زندان و سپس بعد از پيروزي انقلاب در توليدات فکري و قلمي خود به دنبال گمشده خود بود و به همين راه رفت تا اصول راهنماي عمل خویش و جامعه ايراني را از درون مطالعات سياسي، اجتماعي، تاريخي و مذهبي خود استخراج نمايد. راه اين اسطوره مبارزه، اخلاق، اخلاص، اميد، انگيزه، وفاداري و فهم سياسي پر روهرو، عمرش طولاني و توفيقاتش روزافزون گردد. انشاءالله!

ديپلمات بازنشسته و استاندار پيشين هرمزگان

م: ۰۰۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰۰ ۱۹ ۰۰۰ ۱۴۰۲ ۰۰۰۰۰۰۰۰